

پیام نوین

سال سوم

مهر ۱۳۴۹

شماره ۱

عبدالعلی دست غیب

سبک هندی

مراد از سبک واقفیت دادن ایده‌ها و اندیشه‌هایی است که در زمینه مشخصی نمودار شده‌اند و پیوستگی زمانی باهم دارند. ملک الشعراء بهار می‌نویسد: «سبک همان طرزفهمین حقایق و تعبیر آنهاست». و اضافه می‌کند که: «سبک شعر یعنی مجموع کلمات و لغات و طرز ترکیب آنها از لحاظ قواعد زبان و مفاد و معانی که هر کدام در آن عصر داشته و طرز تخیل و ادای آن تخیلات از لحاظ حالات روحی شاعر که وابسته به تأثیر محیط و طرز معیشت و علوم و زندگی مادی و معنوی هر دوره باشد... آنچه از این کلیات حاصل میشود آب و رنگی خاص شعر میدهد که آن را سبک شعر می‌نامیم». (۱)

در تاریخ ادبیات ما شعر فارسی را به سبک‌های ترکستانی، عراقی، هندی و بازگشت ادبی دسته‌بندی کرده‌اند. آنچه در اینجا مطرح بحث است سبک هندی و حدود تأثیرات آن میباشد و بنظر میرسد که آن قسمت از نظم فارسی که سبک هندی نامیده شده است فایده زمینه‌های تکامل و عمل تازه‌سازی بوده و انحطاطی را نشان میدهد.

سبک هندی از قرن دهم آغاز میشود و دوره رونق آن تا قرن دوازدهم بازگشت ادبی میباشد؛ اگرچه بنیاد آن وحتى در عصر ماسرائی که به این سبک شعر گفته‌اند و می‌گویند فراوان بوده و هستند ولی از نظر تاریخی دو قرن ذکر شده دوره بیکه تازگی شعرای این سبک است. برای نشان دادن

(۱) سبک شناسی جلد اول

کتابخانه
بنیاد فرهنگی ایران

گویند گان این سبک میشود از صائب تبریزی ، کلیم کاشانی ، زلالی خوانساری ، عرفی شیرازی ، فیضی دکنی ، وحید قزوینی ، بیدل ، غنی کشمیری ، طالب آملی ، اهلی شیرازی و بابا فغانی نامبرد .

اطلاق کلمه هندی به این سبک به این سبب است که بنیاد آن در سرزمین هند و بوسیله یارسی گویان آن سرزمین و شعرای ایرانی که بدانجا رفته بودند نهاده شد . نفوذ زبان فارسی در هند از زمان لشکر کشی محمود غزنوی و فتح بعضی شهرهای هند شروع شد و پس از آن ادامه یافت . سلطنت سلسله مغولی هند و کسانی از این سلسله چون ظهیرالدین بابر از آل تیمور در دوره های بعد همایون ، اکبر ، جهانگیر ، شاه جهان و اورنگ زیب مضاف با جنگهای طولانی و بهم خوردن نظم های حکومتی و همچنین سلطنت نوریه و عدم رونق بازار شاعری در سرزمین ایران بوده و به این جهت شعرای ایران سرزمین هند مسافرت کردند و دربار سلاطین آنجا که خود شعری گفتند و کتاب می نوشتند و زبان رسمی و ادبی در بیدشان فارسی بود حمایت ننند .

مقدمات ایجاد این سبک از فترت بین دوره ایلخانان مغول و ظهور نوریه بتدریج پیداشد و در دوره تیموری و علی الغفوس در حوزه ادبی هر آن ماحل ترقی رای نمود و در عهد صفوی به اوج رسید (۱) در دوره سلطنت صفویه که برای وحدت حکومت ایران سیاست ملیتی پیش گرفته شد و تشیع آئین رسمی گشت سختگیری بی سابقه نسبت بهیر مذاهب بعمل آمد و فقه و حدیث و توبه با آخرت رونق یافت و هر چه نامطلب با این مقیاس بود بدور افکنده شد . شعر فارسی در اثر نداشتن حامی راه زوال پیش گرفت و گل های ذوق و خیال در جهنم تعصب پژمرده و خشک شد ، نسبت به شعرا بی اعتنائی بسیار بعمل آمد ، بطوریکه اسکندر بیگ ترکمن در عالم آرای عباسی می نویسد :

«مولا نامحتم کاشانی قصیده ای غرا در مدح آن حضرت (شاه طهماسب) بنظم آورده و از کاشان فرستاده بود . شاه جنت مکان فرمودند که من اینی نیستم که شعرا زبان بمدح و تنای من آلایند . قصائد در شأن شاه و لایباه و ائمه معصومین علیهم السلام بگویند ، صله اول از ارواح مقدسه حضار و بعد از ما توقع نمایند .»

بناچار بیشتر گویند گان با استعداد که معاصر با پادشاهان صفوی و زکریا عدم توجه آنان بشاعران بوده اند بدربار گور کانیان هند رفته و از آنجا بد

(۱) مختصری در تاریخ تحول و نشر فارسی - دکتر ذبیح الله صفا

شده اند. عده‌ای از این شاعران، هند و سلاطین گورکانی را بمناسبت توجه آنان بشاعری مدح گفته‌اند.
صائب می‌گوید:

هجو عزم سفر هند که در هر دل هست

رقص سودای تو در هیچ دلی نیست که نیست
ابوطالب کلیم کاشانی در بازگشت از هند اندوه خود را چنین بیان میکند:
اسیر هندم و زین رفتن بی‌جا بشیانم . . .

کجا خواهد رساندن پرشانی مرغ بسمل را

بایران میرود نالان کلیم از شوق همراهان..

بیای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را

ز شوق هند ز آنسان چشم حسرت در قفا دارم

که روهم گر براه آرم نمی بینم مقابل را

علیقلی سلیم می‌گوید:

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال

تا نیامد سوی هندستان حنا رنگین نشد.

در سبک هندی غزل بیشتر از هر نوع شعر دیگر معمول بود زیرا بیان

مضمون‌های دقیق و باریک در غزل آسانتر است. مثنوی و قصیده نیز بعد

از غزل معمول بود.

عرفی شیرازی می‌گوید:

قصیده کارهوس پیشگان بود عرفی تواز قبیلۀ عشقی و ظیفه‌ات غزل است

شعرای این سبک در غزل دنباله‌رو سمدی و حافظ و در قصیده پیرو خاقانی

و در مثنوی پیرو نظامی بوده‌اند و همچنین اشعار مسعود سعد سلمان و ابوالفرج

رونی مورد توجه آنها بوده است. شعرای سبک هندی همیشه در پی بیدار کردن

مضامین غریب و تازه بوده و مثل شعبده بازان می‌خواستند دیگران را به

شگفتی بیندازند یعنی تأثیری که در نفس مستمع می‌خواستند شگفتی بود نه

شادی و اندوه با تخریب و یاسایر عواطف. نشان مهم این سبک «نازک کاری»

یعنی نهفتن مقصود و معنای خاص ضمن معانی و مقاصد دیگر بود بطوریکه

پی بردن به آن معنا و مقصود معین «بباریک اندیشی» یعنی دقت بسیار را ایجاب

می‌کرد. معانی پنهان این اشعار بسیار سطحی و عادی و بیشتر آنها با مضمون

های معمولی و بی ارزش آمیخته است و خواننده پس از دقت و دریافت معنی

پنهان شعر، خود را بشیمان می بیند و بهمین دلیل نازک کاریها و تشبیه هانه تنها موجب افزایش رسانائی و زیبایی شعر سبک هندی نشده است بلکه تأثیری خلاف تأثیر اصلی شعر که ایجاد تصورات به کمک کلمات کم است در خواننده کرده است. البته مراد این نیست که همه شعرهای شاعران پارسی زبان مقیم هند بی ارزش میباشد بلکه باید گفت آن قسمت که با ویژگی نازک کاری متناظر می گردد از نظر استتیک ارزشی نداشته و فقط بمنظور تغییر و تنوع ساخته شده است بدون اینکه زمینه تکاملی در کار باشد، بقیه خصوصیات نیز که در سبک تر کستانی و عراقی دیده میشود. باید گفت: شعرای تر کستانی و عراقی میدانستند چه میخواهند، برخلاف متأخرین که اصلاً مراد در ذهنشان روشن نبوده است. شعرای بزرگ الفاظ جزل و جزم انتخاب می کردند و لفظ را درست قالب معنی می آوردند نه کمتر نه بیشتر ولی در دوره انحطاط مسئله لفظ و جهت دیگری بخود گرفت و بازی با کلمات پیش آمد و صنایع لفظی بدیع رواج یافت. باید تذکر داد که صنایع حقیقی بشرط بی تکلف و طبیعی بودن مایه زیبایی است مثلاً در شعر حافظ با این سلاست و روانی صنایع لفظی فراوان است اما بقدری طبیعی و بی تکلف است که شنونده فقط زیبایی و معنی در ابیات میکند و شاید غالباً تصور نمی کنند که بیت:

«گرچه از آتش دل چون خم می در جوشم

مهر بر لب زده خون میخورم و خاموش،
 که در وجه اخباری آمده است تبدیل فعلهای جمله به وجههای التزامی و شرطی همراه آوردن خاموشم در جوشم تضادی ندارد و سایر خصوصیات که در اشعار این سراینده بر رگ پنهان است و واجد شرط فصاحت است تفاوت صنایع حقیقی و جز آن را نشان میدهد.

در سبک هندی خیالها خیلی عمیق و موشکافانه شد، تشبیهات و کنایات بطوری بعید و دراز ذهن شد که فهم آن غالباً در نظر اول برای شنونده میسر نبود. شعر سحر کلمه است و خاتم کاری الفاظ است و همه این موهبی خوش آهنگ اثر این یک مشت الفاظ و طرز ترکیب آنهاست. شاعر آست که موسیقی الفاظ را خوب حس کند. انتخاب عراق و تشبیه شاعران باید طوری باشد که مانع القاء احساس گوینده بشونده نشود بلکه در تقویت احساس و اندیشه او را مدد کند. هنر شعر فعالیت انسانی است که مقصدش انتقال عالیترین و بهترین احساساتی می باشد که هنرمند بدان دست یافته است. البته ابهام و استعاره لازم است ولی در شعرهای سبک هندی ابهام و بزی

بودن شعر به گوی موضوع و نامفهوم بودن ابیات و فقدان کیفیت شاعرانه دست بدست هم داده و رسیدن خواننده را بدنیای احساس شاعر دشوار کرده است. گوینده ای از این سبک می گوید:

خواهم که چوب تیر شوم تا تو گاه گاه

بر حال من بگوشه چشمی کنسی نگاه

شاعر باریک خیال میخواهد بگوید که برای توجه معشوق آرزو میکنم چوب تیر شوم زیرا در تیکه میخواهند تیر بیندازند و زه کمان رامی کشند برای نشان گرفتن چوب را نگاه می کنند تا هدف مطابق باشد.

نظیری نیشابوری می گوید:

گویا تو برون میروی از سینه، و گرنه

جان دادن کس اینهمه دشوار نباشد

معنای آشکار و نزدیک این شعری لطف و معنای پنهان و دور آن کمتر

از این عبارت کوتاه است که «تو برتر از جان هستی» و چون این معنای دور نیز به آسانی مفهوم نمیشود از نظر استتیک ارزشی ندارد.

کلمیم کاشانی گفته است:

بنوعی آتش گل در گرفته

بصورت بید همچون آتش است

معنای آشکار آن بی لطف و معنای پنهان آن این است که گلستان بر آرز

گل سرخ شده و بید همچون سبز و باطر اوت گردیده و این شعر نیز نفس یاد شده در بالا را درد، هلالی از اشک خود صحبت می کند:

نمانده از سبل اشک من زمین را یک بنامحکم

کنون ترسم که نقصان در بنای آسمان افتد

ظهیری در همین باره گفته است:

سیلاب سرشک از در او می بردم آه

عمر اثر گریه بی حاصله این است حال اگر این دو بیت شعرا را با شعری از حافظ در همین مورد مقایسه کنیم تفاوت آنها آشکار میشود.

اشک من رنگ شفق بافت ز بی مهری یار

طالع بی شفتت بین که در این کار چه کرد؟

و حتی هنگامی که ادر همین موضوع دست به اغراق میزند باز چیزی زیبا

و متمایز از آن قبیل اغراقها بدست میدهد؟

گریه حافظ چه سنجد پیش استغنائی من

کاندرین وادی نماید هفت دریا شبمنی

در غزل سبک هندی دائرهٔ اوزان از سبک عراقی بیشتر و انتخاب ردیف‌ها و قوافی آزادتر است. همچنین شمارهٔ ابیات گاهی در یک غزل از ۳۰ بیت تجاوز می‌کند و گاهی از ۵ بیت کمتر میشود. شاعر سبک هندی زیاد در بند انتخاب کلمات خوب و اصالت آنها نبوده است. در شعرهای آنها لغات خواص اصیل و خواه غیر اصیل، خواه مأنوس و یا نامأنوس وارد شده. کلماتی از قبیل بخیه، عینک، بخاری، منقل و از این قبیل بوفور استعمال شده است. کلیم کاشانی می‌گوید:

باریک بینی است چو ز پهلوی دلبر است

بسیاد ز فکر دلبر لاغر میان گذشت

همین شاعر وقتیکه میخواهد زمستان را وصف کند مضمون بی‌ارزشی را عرضه میدارد:

خورشید دگر نقاب دار است

محراب جهانیان بخاری است

در عینک یخ نهان شد امسال

بین شعرای سبک هندی صائب تبریزی از همه معروفتر و قادرتر است

و او را بهترین شاعر این سبک میدانند. دربارهٔ وی عقاید متضادهست. عده‌ای

او را در ردیف شعرای بزرگ میدانند و بعضی میگویند او اساس شعر قدیم

را درهم ریخته و پایهٔ شعر را پاتین آورده است. آذر بیگدلی صاحب‌تذکره

آتشکده دربارهٔ او می‌نویسد: «صائب طرق خیالات متینة فصحا و متقدمین

مسدود کرده و قواعد مسلمةٔ استادان سابق را مفقود ساخته و اضافه می‌کند

«... مراتب سخنوری بعد از صائب که مبدع طریقهٔ ناپسندیده بوده هر روز

در تنزل است. طریقهٔ مخترع او بالکلیه مندرس است. اشعار او را گویند

قریب به دهزار بیت میرسد با آنکه به فصیده و رباعی و مثنوی میل نداشت

با این خیالات سست، سبب شهرت بی‌جای او گویا کمالات نفسانی است!»

آذر بیگدلی در دوره‌ای میزیسته که سبک هندی رو به انهدام میرد

و بازگشت ادبی به پیشوانی مشتاق اصفهانی شروع میشده، او از پیشوا

تجدد سبک است و بهمین جهت به صائب و سبک هندی مستقیماً حمله میکند

صائب دربارهٔ خود می‌گوید:

کیست بر صفت ایام بفر از صائب
کز زبان قلمش معنی رنگین ریزد؟

صائب این طرز سخن را ز کجا آورده ای؟

خنده بر گل میزند رنگینی اشعار تو.

بدیهی است این دونوع تفاوت مبالغه آمیز است. شعر صائب نسبت به سایر شعرائ سبک هندی دارای معایب کمتری است. ذوق و قریحه وی انکار ناپذیر است. وی شعر بد و خوب دارد و مخصوصاً تک بیتی‌هایش قشنگ است.

دین و دل در کار آن زلف دو تا خواهم کرد

عمر اگر باشد پعهد خود وفا خواهم کرد

روزگاری شد ز چشم اعتبار افتاده‌ام

چون نگاه آشنا از چشم یار افتاده‌ام

دست رغبت کس بسوی من نیسازد دراز

چون گل پژمرده بر روی مزار افتاده‌ام

اختیارم نیست چون گرداب بر سر گشتگی

نیش موجم در طپیدن بی قرار افتاده‌ام

در شعرهای صائب و دیگران از سبک هندی مفردات و ترکیبات تازه‌ای دیده می‌شود که بر تروت زبان افزوده است ولی از این ترکیبات آن اندازه اثر خوب بود که استادی با ذوق آنها را ساخته و از این مفردات آنها را واجب شرط فصاحت بود که هنرمندی کلمه شناس آن را برگزیده بود ولی این رسم موشکافی و جستجو برای پیدا کردن مضامین غریب و تازه بعد افراتر سبک بعضی تک‌شعرهای این سبک از جهت ظرافت فکری و هنر بیان قابل توجه است صائب گفته است:

دست طمع چو پیش کسان می‌کنی دراز

بل بسته‌ای که بگذری از آبروی خویش

فتنه صد انجن آشوب صد کاشانه‌ایم

گر بظاهر چون شراب کهنه خاموشی ما

گریه شمع از برای مساتم پروانه نیست

صبح نزدیک است و در فکر شب تا نخوابد

کلیم می گوید :

دیر است که در پای خم اقتصاده خرابم
همسایه دیوار بدیوار شرابم

کجا از خواب خوش آن فتنه دور قمر خیزد
اگر بردست و بایش آفتاب افتد که بر خیزد

از نسیمی دفتر ایام برهم میغورد
از ورق گردانی لیل و نهار اندیشه کن!

طالب آملی می گوید :

ز غارن چمن بر بهار منت هاست

که گل بدست تو از شاخ تازه نر ماند

در غزل های این سبک رعایت تناسب بین ابیات شعر نشده است. ملادر
غزل کلیم کاشانی که با این بیت شروع میشود :

بیری رسید و قوت طبع جوان گذشت

ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت

و اکثر ابیان متناسب و دارای انجام است این بیت مست و مبهم و خالی

از معنی بکار رفته است و یکدستی غزل را بهم زده است .

باریک بینی است چو ز پهلوی دلبر است

بسیار ز فکر دلبر لاغر میسان گذشت

بی مناسبت نیست که چند بیت از شاعران سبک هندی را با سبک عراقی

مقایسه کنیم تا معلوم شود که در جستجوی مضمون رفتن تا ابداع آن، چه اندازه
فرق دارد. عرفی با استقبال این غزل سعدی می رود .

درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستند

جهان جوان شد و یاران به عیش بنشستند

ومی گوید :

ز فتنه دو جهانم بیاله در دستند
که ناز و عشو ه ز تا ئیر صحبتش مستند

کلیم می گوید :

بود آرایش معشوق حال درهم عاشق
 سه روزی معجون سرمه باشد چشم لیلی را
 سعدی گفته است :

گفتی ز خاک بیشترند اهل عشق بین
 از خاک بیشتر نه که از خاک کمتریم
 ❖ ❖ ❖

سعدی آتش زبانه روز و شب سوزم چو شمع
 با همه آتش زبانی در تو گیر ایم نیست
 شمه ای از داستان عشق شور انگیز ماست
 آن حکایت ها که از فرهاد و شیرین کرده اند.
 ❖ ❖ ❖

از حافظ :

در عاشقی گریز نباشد ز سوز و ساز
 استاده ام چو شمع و مترسان ز آتشم
 بیدل دهلوی در وصف می گوید:

شیر انوار تجلی را چو می کردند صاف
 درد آن مهتاب و صاف آن بناگوش توشد
 یعنی مهتاب و بناگوش یار هر دو شفافند و شیر را که صاف می کنند درد
 از آن باقی میماند و بناگوش یار از مهتاب هم سفیدتر و صافتر است .
 صائب می گوید :

که گذشته است از این بادیه دیگر کمرورز
 نبض ده می طپد و سینه صحرا گرم است
 در حالت اضطراب نبض می طپد و سینه گرم میشود و عبور معشوق از
 صحرا و ناهمواری راه ، سینه صحرا را گرم کرده است .
 چشمان و خطت بیکدیگر بنشینند

بسر قتل من دلشده محضر بستند !

فاضی تو در این میانه فزوی چه دهی ؟

خطی است بریشان و گواهان مستند

معنی این دو بیت این است که آزار و بی رحمی چشم و خط معشوق با
 کنایه از اینکه بر کشتن عاشق حکم داده اند و خط بریشان و چشمان که گواه
 این حکمند مستند و شهادت مست در احکام شرعی بلا اثر است ، همدستی
 شده اند ،

کایم می گوید :

شکر چشم تو کند محتسب شهر از آنک

هر کجا میکده ای هست خراب افتاده است

ما از آغاز و زانجام جهان بی خبریم

اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است

دزیت اول می گوید چشم دلدار خانه های مردم را خراب می کند و

محتسب از خراب شدن میخانه نفع میبرد و در بیت دوم می گوید کتابی که

اول و آخر نداشته باشد ناقص است . چنانکه دیده میشود هر کدام از این ابیات

به توضیح مفصل احتیاج دارد و شاعر نتوانسته است با این شماره الفاظ منظور

خود را به خواننده منتقل نماید . در هنر و صف تمپیرهای نظامی در باره اقدام

شستن شیرین در چشمه آب ، نشان میدهد که چگونه میشود با ممداد الفاظ

دنیاى سحرانگیزی ایجاد کرد :

پرندهی آسمان گون بر میان زد شد اندر آب و آتش در جهان زد

تن سپه پیش می غلطید در آب چو غلطید قاقمی بر روی سنجاب

عجب باشد که گل را چشمه شوید غلط گفتم که گل بر چشمه روید

در آب انداخته از کیوان شست نه ماهی بلکه ماه آورده در دست

و یا چند بیت از سعدی که باید در باره آن گفت: « حد همین است

سخن دانی و زیبایی را » .

شنیدم که بر لحن خنیاگری بر قس اندر آمد بری بسکری

زدل های شوریده پیرامش گرفت آتش شمع در دامش

پراکنده خاطر شد و خشمناک یکی گفتش از دوستد از آن چه باک؟

ترا آتش ای دوست دامن بسوخت مرا خود بیکباره خرمن بسوخت

حتی وحشی باقی که در دوزخ ترقی سبک هندی میزیسته است و فریب

نازک کاری و لفظ بردازی این سبک را نخورده شعرهایی دارد که به اشعار نظامی

پهلوی میزند :

مینماید چند روزی شد که آزاریت هست

غالباً دل در کف چون خود گرفتاریت هست

چونی؟ از شاخ گلت رنگی و بویی میرسد

یا باین خوش میکشی خاطر که گذاریت هست

عشقبازان را ز داران همنند از من میپوش

همچومن بی عزتی یا قدر و مقدریت هست؟

از ظلم عاشقی نان در نواش تأثیر نیست

نسخه‌ها دارم اشارت کن اگر کاریت هست

شاعر باید همانند نظامی و سعدی و حافظ با این شماره کلمات یا مفردات عبارت مقصود خود را دقیق و کافی توصیف کند و به کوتاه‌ترین صورت که زبانی به مقصود نرسیده باشد آنرا عرضه نماید. شاعر سبک هندی میخواست از راه باریک اندیشی و خلق مضمون تازه چیزی بدیع اصحاب ذوق و عشق راهبده کند ولی با مقایسه مختصری که انجام شد معلوم گردید که غالباً کامیابی از آن وی نبود و چون در همه رشته‌های هنر این گونه سازندگیها یعنی کوشش بساختن چیزی تازه بدون فراموش بودن رشته تکامل و بدون توجه بسامان اساسی زندگی، یعنی تلاش به تغییر و تنوع بمنظور تغییر و تنوع نه برای تعالی و تکامل نشانه اصلی انحطاط (Decadence) میباشد و چون شعر سبک هندی نیز فقط برای تنوع ساخته شده و در زمینه اساسی موجب پیشرفت و ایجاد امکانات تازه گردیده است ساخته چیز دیگر جز ذوق انحطاط یافته نباشد و در حقیقت مقایسه این سبک با سبک ترکیستانی و عراقی و شعرانی چون فردوسی، مسعود سعد سلمان، نظامی، سعدی و حافظ کاری بی فایده بوده و نمیتوان در مقابل درخشش خیره کننده اشعار ایشان از شعر شاعران هندی نام برد زیرا:

چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا ؟

قوچ ، بز و خوک

دهقانی عازم بازار شهر شد . او میخواست در آنجا گوسفند ، بز ماده و خوکی را بفروشد . او بدون هیچ زحمتی گوسفند را بست ، بعد بز را ، ولی خوک بهیچوجه تسلیم او نمیشد . دهقان از دست او بهنداب آمد . آنوقت دهقان از خوک پرسید :
 — یعنی چه ؟ چرا گوسفند و هم بزیتابی نمیکنند ، ولی تو اینطور تقلا میکنی که از دستم فرار کنی ؟

خوک جواب داد :

— آنها میدانند که هر يك از ما چه تکلیفی داریم . آخر تو گوسفند را نگهداری میکنی برای اینکه پشم او را بچینی ، ماده بز بتو شیر میداد ، ولی مرا برای کشتن پرواری میکنی و میدانم که اگر تو ما را در بازار بفروشی ، بکراست بکشتار گناه میافتم .

ترجمه از : ابو الفضل آزموده